

بحث در اطراف تعهدات طبیعی

را نمیتوان اساس و ملاک تشخیص قرار داد و مسئله تشخیص تکلیف اخلاقی دقیق‌تر از آنستکه با یک نظر سطحی بتوان نسبت بآن تصمیمی اتخاذ نمود فرض کنیم شخصی قولی داده و طبق آن تعهدی کرده که انجام آن تعهد برای خود او زیان آور است در اینجا دو تکلیف اخلاقی در دو جهت مخالف (مانعة الجمع) وجود دارد از یک طرف شخصی که قول داده اخلاقاً موظف است که احترام قول خود را نگاه دارد و از طرف دیگر کسی که قول باو داده شده است اخلاقاً نباید انجام تعهد زیان‌آور را از طرف خود مطالبه کند و اشکال مسئله در اینست که بگوئیم انجام کدام یک از این تکلیف اخلاقی بر دیگری ترجیح و برتری دارد مثال فوق برمانتاب میکند که برای حل مسئله همه جا بدوق فطری نمیتوان مراجعه نمود.

۳ - عقیده برگسن و مأخذ دوگانه اخلاق

و برای اینکه کاملاً موضوع تعهد طبیعی و تکلیف اخلاقی روشن شود باید خلاصه‌ی عقاید هانری برگسن (۱) که در کتاب معروف وی موسوم به «مأخذ دوگانه اخلاق و دیانت» بیان شده است تشریح نمائیم و بدو یادآور شویم که اساس فکر فیلسوف شهیر مبنی بر اینست که اخلاق را دو منشاء است (چنانکه برای دیانت هم دو منشاء ذکر میکند) یکی اخلاق استاتیک (آرام) یا اخلاق جوامع محدود و بساه و دیگری اخلاق دینامیک (جنبان) یا اخلاق جامعه‌های باز و غیر محدود.

الف - اخلاق استاتیک (آرام)

اخلاق آرام یا اخلاق بسته چنانکه برگسن میگوید مانند فشاری انسانرا تحت تأثیر قرار میدهد، فرض کنیم میخواهیم مرتکب بزه یا گناهی شویم آنچه مارا در بادی امر

از علمائیکه اخیراً راجع بتعهدات طبیعی تحقیقات مفصلی کرده آقای ریپیر (۱) استاد دانشکده حقوق پاریس است دبیر در کتاب معروف خود موسوم به «آئین اخلاق در تعهدات مدنی» (۲) با قلم توانا و معجزه آسائیکه از مزایای آن حقوق‌دان نامی است تعهدات طبیعی را مورد بررسی قرار داده.

این دانشمند بزرگ در کتاب نامبرده بالا صریحاً میگوید که بین تعهد طبیعی و تکلیف اخلاقی ماهیة تفاوتی نیست و برای اینکه تکلیف اخلاقی در حقوق وضعی مقامی را اشغال کرده باشند علمای این فن نام تعهد بآنها نهاده و با چنانچه خود معظم له تعبیر میکنند «لباس عفت در بر آنها کرده تا در دادگاه‌ها بتوانند خود آرائی نمایند» و در جای دیگر میگوید تعهد طبیعی تکلیف اخلاقی است که بمقام تعهد مدنی صعود نموده است.

این مضامین بسیار عالی و ما خود را برای تقدیر آن کوچک میدانیم منتها چیزی را که آن عالم شهیر نگفته و مقصود اصلی از تهیه این مقاله بوده اینست که بدانیم تکلیف اخلاقی یعنی چه و چه رابطه بین اخلاق و حقوق موجود است.

۲ - تکلیف اخلاقی و اشکالات مسئله

شاید در بادی امر اشکال مسئله را نتوان دریافت و بحث در آن بنظر تفننی بیش نیاید چه هر کس خواهد گفت که تشخیص تکلیف اخلاقی وابستگی به ذوق سلیم دارد و هر کسی که در قوای روحی و دماغی او نقصانی نباشد بمحض اینکه با چنین تکلیفی مواجه شود آنرا بخوبی درک خواهد کرد ولیکن اگر قدری تأمل کنیم معلوم میشود که این قاعده

[۱] G. Ripere

[۲] La règle morale dans les obligations Civiles

خلاصه تعهد در جوامع بشری همان اندازه ضروری و لازم است که فنکسین سلول و یا غریزه مورچه الزامی میباشد و اختلافات از اینرو ناشی میشود که بشر دارای قوه فهم و ادراک است که حس اختیار و آزادی را باور و نمود میسازد حال باید دید چگونه امری از يك سو الزامی و بمثابه فشار تلقی میشود و از سوی دیگر اختیاری و آزاد است بعبارت دیگر چگونه اجبار (فشار) و اختیار میتوانند توأمأ موجود باشند.

برگس می گوید فهم و غریزه اشکال مختلف يك قوه (Cunscience) بوده که در ابتدا آمیختگی داشته ولی بتدریج از هم جدا شده اند و این توسعه و تکمیل در دو طبقه تکامل حیوانی با آرتروپید (Arthropudes) و ورتبره (Veréberes) انجام گرفته و در انتهای اولی غریزه حشرات و در منتهای الیه دومی قوه فهم بشری است.

خلقت فهم و غریزه بمنظور بکار بردن آلات و ادواتی است. البته وسائلی را که قوه فهم بکار میبرد متغیر و متنوع است در صورتیکه ادوات غریزه ادگانهائی است که ارگانه طبیعت درست کرده و بنا بر این ثابت و لا یتغیر میباشد حال اگر کار اجتماعی غریزه را از يك طرف و کار تعهد را از طرف دیگر ملاحظه کنیم معلوم میشود که اختلافات زیادی در بین نیست و چنانکه برگس می گوید جامعه (خواه حیوانی باشد یا انسانی) سازمانی است که مستلزم پیوستگی عناصر و عموماً تابعیت بعضی از آن عناصر نسبت ببعض دیگر است و ازین پیوستگی قواعد و قوانینی بوجود میآید. این تفاوت که در يك کندوی عسل یا يك مورچه دان باقتضای ساختمان طبیعی فرد بوظیفه که عهده دار انجام آلت متصل شده و سازمان نسبتاً ثابت و لا یتغیر است در صورتی که جامعه انسانی بالطبع متغیر و مستعد برای ترقی است و از این تفاوت چنین نتیجه حاصل میشود که در جامعه اول هر قانون تحمیلی طبیعت و اجباریست و حال آنکه در جوامع بشری يك امر طبیعی است و آن لزوم يك قاعده میباشد.

و ارتکاب آن باز میدارد فکر دادگاه و مجازات نیست. چرا؟ برای اینکه فقط بزهکاران عادی هستند که قبل از همه چیز بدادگاه و میزان مجازات متوجه میشوند.

پس مانع اولی ما در ارتکاب بزه چیست؟ اگر درست احساسات خود را تحلیل بریم آنچه ما را در مرحله اولی از ارتکاب بزه مانع میشود یکنوع فشاری است از طرف جامعه یا محیطی که در آن زندگی میکنیم. برای اینکه بهتر مدعای ما را تصدیق نمائید مثال دیگری اتخاذ میکنیم. فرض کنید عملی را که میخواهیم انجام دهیم بزه باشد بلکه عملی باشد که فقط مخالف قواعد و رسوم ادب و تربیت است.

این قواعد تربیت و مراسم ادب بسیار و بر حسب طبقات جامعه مختلف میباشد مثلاً قواعد راجع بطرز رفتار در محافل - طرز لباس پوشیدن برای حضور در مجالس رسمی و غیره - ضمانت اجرای قواعد مزبور اینست که سایرین ما را تربیت شده ندانسته و از معاشرت ما احتراز نمایند از اینرو معلوم است چیزیکه ما را وادار بر رعایت این آداب و رسوم میکند همان فشار محیط و جامعه میباشد قواعد اخلاق هم بنحو فوق در ما تأثیر میکند. برگس چنانکه گفتیم اساس فکر خود را بر همین نکته متکی ساخته و برای تحقیق اثر این اخلاق آرام به آنجا رسیده که مقایسه بین جوامع بشری و جوامع حیوانات مخصوصاً جوامع حشرات کرده پس از آن جوامع حشرات را با جامعه که از سلولهای ترکیب کننده يك جسم آبی تشکیل میشود مقایسه نموده و میگوید: برای صیانت يك جسم زنده تشریک مساعی همه این سلولها لازم است و این تشریک مساعی را قوه تأمین میکند که اسم آن قوه حیات است و ما میتوانیم آن قوه را فشاری تصور نمائیم این فشار در جوامع حشرات مثل جوامع مورچگان غریزه (Fonhtion) خوانده میشود و در سلولها فنکسین (Fonhtion) خوانده میشود و در جوامع بشری آنرا بتعهد تعبیر مینمایند.

پس در جامعه انسانی وقتیکه بکنه تمهیدات رسیده و تمهید مطلق بی بریم ملاحظه میکنیم هر چه تمهید نزدیکتر با مورد ضروری میشود مشابهت آن با غریزه زیادتر میگردد و منتها چیزیکه هست اینستکه هیچ تمهیدی غریزه نیست و علت آنهاست که غریزه نیست معلوم زیرا بشر دارای قوه فهم و ادراک است و از این نظر تمهید وصف خاص خود را از دست داده و مربوط بفعل و انفعالات عمومی حیات می شود حال باید دید وقتیکه اجزاء مشكله يك ادگانیسم تابع يك انتظام سخت و دقیقی شد میتوان آرامطبع يك غریزه اجتماعی دانست؟ تحقیقاً ناچرا. برای اینکه در آدگانیسمهای حقیقی (مثل کندی عسل و مورچه دان و غیره) غریزه یعنی قوه که در تحت تأثیر آن فرد (مورچه مثلاً) کاری را انجام میدهد که طبیعت برای او تعیین کرده تمهید واقعی نیست بلکه يك امر الزامی و ضروری است و همین امر الزامی است که بالقوه در تمهیدات طبیعی منعکس شده و موجود است.

بهر صورت چه در جوامعی که بواسطه غریزه اداره میشوند و چه در جامعه که دارای فهم و ادراک است ما در مقابل قوای واقعی و واقع شده که نمیتوان آنها قوای اخلاقی نام نهاد و عالم علم اخلاق نمیتواند ماهیت آنها تشریح کند و فلاسفه که در صدد بیان این ماهیت بوده جنبه مختلف تمهید را از نظر دور داشته و ناگزیر شده اند قوه که اراده را به همراه خود میکشد بشکلی از همان قوه فهم و ادراک تصور کنند غافل از اینکه فکر نمیتواند تحقق خود را سؤال کند بالاخره مقدمات فوق را باینطور خلاصه می کنیم. اخلاق آرام عبارت از قوه ایست طبیعی که انتظام جامعه را تأمین میکند.

ب- اخلاق دینامیک (جنبان)

ولی در عرض همین اخلاق آرام اخلاق دیگری با اسم اخلاق دینامیک وجود دارد و برکن که اخلاق استاتیک را بوسیله فکر فشار مجسم کرده اخلاق دینامیک را به وسیله فکر تمایل یا طلب تشریح مینماید. در اخلاق آرام غریزه بقاء جامعه بکار می افتد و چون اخلاق مزبور بهیچ

چیز مساوی بقاء جامعه (جوامع دیگر - طبقات جامعه دیگر - افراد جامعه دیگر) توجه نمیکند که ملاحظه خواهد است و ازینرو این اخلاق را اخلاق بسته یا اخلاق جوامع محدود نام نهاده اند و این اخلاق نوعاً اخلاق ثابت و یا نسبتاً ثابت است (البته نمیتوان گفت که این اخلاق مطلقاً ثابت است زیرا جامعهها در تحت اثر اوضاع و احوال خارجی رو بتکامل هستند ولی بهر حال بقدری این تکامل غیر محسوس است که میتوان اخلاق آرام را اخلاق ثابت فرض نمود) و این وصف ثبوت فراخور يك قانون اجتماعی و متناسب با طبیعت حق است چه برای اینکه قانون بتواند وظیفه اجتماعی خود که حفظ انتظام جامعه میباشد ایفاء نماید باید ثابت بوده و یا لااقل تظاهر به ثبوت نماید. ازین تسلط جامعه که در اعصار اولیه مردم را تحت فشار قرار داده بود و مردم در صدد بر آمدند که از قید آن رهائی یابند و به خیال افتادند که حفظ بقاء جامعه نبایستی بگانه مقصود (آغاز و انجام) زندگانی بشر باشد. انسان حق دارد که اغراض شخصی را نیز هدف آمال خود قرار دهد و از اینجا فکر انفرادی Mdividualisme ایجاد میشود که در آن باز خود خواهی نمایان است منتها خود خواهی فردی جایگزین خود خواهی اجتماعی شده است. مسلک انفرادی ممکن است صور مختلفه بخود بگیرد. یکی مسلک انفرادی که در آن فرد بخواهد خود را از قید اجتماع خلاص کرده و تنها به خود متکی باشد و باین طریق از جامعه آزاد شده و مقصود شخصی خود را انجام می دهد و همین وضع روحی و اجتماعی است که نزد سکنه یکقسمت منطقه آسیاء (آسیای جنوبی) و مخصوصاً نزد بودائیها و مرتاضین هند مشاهده می کنیم: فقیر، راهب، صومعه نشین به این وسیله از دنیا کناره گیری می کنند. دیگری مسلک انفرادی که در آن فرد در عین حال که تمایل بزندگی در جامعه دارد میخواهد مساوی با فرد دیگر باشد و از این رو در جامعه طلب عدالت (بمعنی مساوی افراد) یا تمایل بآن ظهور می کند و اینجاست که مابیکی از مسائل مهمه حقوق و اخلاق بر خورد

بوسیله قتل از بین رفته) این استدلال از شخصی مانند کانت کاملاً نشان میدهد که چگونه مفهوم آزادی باشکله ریاضی و هندسی خویش فکر بشر را متوجه خود ساخته.

۴. تعارض عدالت با اخلاق استاتیک (آرام)

ولی عدالتی را که اخلاق دینامیک (جنبان) اقتضا دارد یعنی عدالتی که معنایش تساوی مطلق افراد باشد با وضع استاتیک جوامع تصادم میکند و نیز ممکن است برای حیات آن جوامع خطرناک باشد چه اگر دفعتماً و بدین ملاحظه بخواهند این فکر تساوی را در جامعه بعد کمال برقرار نمایند اخلاق آرام در هم شکسته و بیوستگی انتظام اجتماعی برهم میخورد.

در تمام جوامع قدیم عدم تساوی بین افراد شیوع داشته و حتی این عدم تساوی لازمه حیات آنها بوده است و کسیکه نسبت بکروه اجتماعی خارجی محسوب میشده ابدأ حقی نداشته و شاید هم اساس وریشه بردگی از همین جا آغاز شده باشد چه اولین غلامان مردمانی بودند که در جنگها بدست دشمن اسیر شده و بعنوان موجودات پست در گروه اجتماعی دشمن که آنها را بغنیمت بچنگ آورده داخل شده اند و بعد کم کم در داخل اجتماع هم عدم تساوی ظهور کرده و طبقات مختلفه پیدا شده و در رأس آنها طبقه حا که قرار گرفته است (در جوامع مذهبی طبقه روحانیون) وقتی که تجارت ظاهر میشود و معاملات ضروری امکان پذیر میگردد عدم تساوی در تصاحب و تملک اموال نیز جزو علل عدم مساوات در داخل اجتماع قرار میگیرد. این تمول عده به ضرر دیگران در تاریخ اجتماع یکی از منابع ترقی مادی شمرده شده چنانکه ژولین باندا Benda در مقاله تحت عنوان لذت الوتر (Léices d'Elu tkère) همین مدعا را ثابت میکند و نویسنده نامبرده صریحاً میگوید علت پیشرفت جامعه بشر این است که در معاملات آنی که بین افراد واقع میشود یکطرف معامله معادل تمام آنچه را که گرفته پس نمیدهد و مازاد را برای خود نگاه داشته و آن را بشیئی که از لحاظ

هیکنیم چه هر جا و هر زمان از کلمه عدالت صحبت میکنند بدون آنکه بتوانند بطور صریح ازین کلمه تعریف جامع و مانعی بنمایند و حقیقه هم پیدا کردن چنین تعریفی بس دشوار و مشکل است ولی اگر از نظر تاریخی در معنی عدالت تحقیق کنیم می بینیم که عنصر اصیل مفهوم عدالت همان مفهوم تساوی است. گرچه فلاسفه و حقوق دانهای اروپائی و یونانی عدالت را طور دیگر تعریف کرده و خلاصه معنی عدالت را این دانسته که بهر کس بهره متناسب با حقش داده شود! اما باید دید حق عبارت از چیست. در وضع استاتیک (آرام) حق عبارت از اینست که با هر کس رفتاری فرآخور با وضعیت اجتماعی او بشود بنا بر این عدالت آنست که با برده رفتار بردگی و با انسان آزاد مناسب با شئون انسان آزاد رفتار نمائیم.

ولیکن بتدریج مفهوم عدالت عوض شده و این فکر رونق گرفت که با هر انسانی باید مساوی انسان دیگر رفتار شود این مفهوم تازه عدالت یعنی تساوی یا تمایل بطرف تساوی را افراد حسنش این است که موجب ترضیه کامل فهم مطلق است و این مفهوم نیز با معنی تعادل موافقت دارد و همانطور که برگسن متذکر شده مفهوم عدالت معانی : تساوی تناسب تکافؤ را در ذهن خطور میدهد عدالت را بوسیله ترازو مجسم میکنند. انصاف هم معنی تساوی را میرساند و اغلب لغاتی که ماده اشتقاق آنها با عدالت یکی است در هندسه و حساب استعمال نشده و خط مستقیم را نشان میدهد. این مشابهت لغات و معانی مشخصات عدالت هستند و در ادوار تاریخ با یکسای این فکر در معاملات و دادوستد ها با وضوح هر چه بتمایز نمایان بوده است. این فکر حساب و تساوی با اندازه و فکر بشر رسوخ کرده که کانت فیلسوف مشهور وقتی که اساس حقوق را مورد بررسی قرار میدهد و بمسئله مجازات اعدام میرسد میگوید اعدام تنها مجازاتی است که در مقابل آن موجب ترضیه و آسودگی خاطر بشر میشود زیرا اعدام مجازاتی است که تعادل را برقرار میسازد (تعادلی که

بهر صورت فکر برقرار ساختن عدالت در مغرب زمین بدوا نزد فلاسفه رواقیون (Stoicis) پیدا شده و میتوان گفت که تا ظهور مسیحیت فقط جنبه فلسفی داشت و در حقیقت مسیحیت بود که بفکر تساوی و برابری پر و بالی داده است با وجود این تا ۱۸ قرن بعد در اخلاق استاتیک داخل نشده است.

حال ببینیم علت این اندازه تأخیر چه بوده است علت آن بنظر ما اینست که برای برقرار ساختن عدالت نباید طرفدار وضع آرام یا اخلاق استاتیک بود در صورتیکه هر کس زمام امور را در دست گرفت وظیفه خود را حفظ و انتظام حاضرین پندارد و در زنجیر شغل خود پای بند میشود و فی الحقیقه نظم جامعه تعادلی است که حفظ آن مشکل و هر تغییری موجب برهم زدن آن میشود. مسیحیت بدو در طرف مخالفین بود و این وضع را مدت سه قرن ادامه داد تا آنکه در قرن چهارم با حکومتها از در صلح در آمد و از آنرو قهراً و بر حسب قانون اجتماعی طرز فکر زمامداران را گرفت یعنی طرفدار وضع موجود شد و همین امر بیان می کند که چرا تمایل به تساوی افراد که در مسیحیت بود ۱۸ قرن بعد با پیدایش اعلامیه حقوق بشر ظاهر شد.

دکتر محمد نصیری

در مقابل اخلاق بسته و جوامع ستمه قرارداد است علت آنست که با اخلاق دینامیک یا اخلاق باز که تمایل بتساوی را در بر دارد دیگر خارجی که نسبت آن هیچ تکلیفی نباشد وجود نداشته و برده یا غلامی یافت نمی شود و مختصر همه مردم برابر هستند.

تجملی، علمی و غیره بهتر است تبدیل مینماید.

نشان ترقی علامت « مساوی با » نیست بلکه علامت « بزرگتر از » میباشد - علامت مساوی علامت رد و سکود است - قانون ترقی اصل کادو در علوم طبیعی است تا آنجا که میگوید این عدم تساوی مخصوص بجنس بشر لازمه ضعف و عدم توانایی اوست زیرا تساوی مطلق و تعادل از مختصات ذات باری تعالی است.

بنا بر آنچه گفتیم در صورتی هم که بر طرف کردن این عدم تساوی ممکن باشد حصول آن مماشات زیاد لازم دارد عبارت دیگر این عدم تساوی که نتیجه وضع استاتیک جامعه است باید با احتیاط و بملایمت بر طرف شود و آقای هوریو (Haurivu) از حقوق دانان نامی در بعضی از آثار قلمی خود باینک بلندی فکر و دقت شایسته اعجابی بمانشان میدهد که برای برقرار ساختن عدالت بشر با چه اشکالاتی مواجه بوده و موانع فطری که در این زمینه در سازمانها و در حیات جوامع ملاحظه شده از چه قبیل است و بالاخره باین نتیجه میرسد که عدالت هدفی است که باید با احتیاط و ملایمت بآن رسید چه اگر عجله و شتابی در این زمینه بکار رود جامعه در هم میشکند خلاصه این مقاومت حالت استاتیک (نظم اجتماع) باندازه نیرومند بوده که فکر عدالت را که مدت های مدید بشر آنرا پخته و مهیا کرده است تحقق آن فکر محتاج بیک فرصت های استثنائی شده است باین معنی که لازم بوده افراد برجسته و نوابغی از قبیل بعضی از مؤسسين مذاهب و یا جها نگیران دنیا ظهور نمایند و کار خود را سر مشق قرارداد داده و چشم هارا بطرف خود خیره کنند (۱)

(۱) - ضمناً متوجه میشویم برای چه برگن فیلسوف بزرگ از اخلاق باز و جامعه های باز صحبت کرده و آن هارا